



۲۰۲۰/۱۰/۰۳

داؤد مومند

میر غلام محمد غبار و افسانه تخیلی خان وردک

ضمن مرور برکتاب دوم غبار، چشمم به افسانه تخیلی و مبتدلی افتاد که تنها ذهن علیل و رنجور سیاسی غبار قادر به تخلیق آن است و بس.

غبار قصه پرداز چنین مینویسد: «یک نفر دیوانه وردکی در بازارهای کابل گشت و گزار میکرد، مردم او را خان وردک خطاب میکردند و گاهی اطفال شوخ مزاحمش شده میگفتند (خدا وردک بپریت) او که از عودت به وردک متنفر بود به غیظ آمده در عوض اطفال مزاحم، تمام مردم کابل را دشنام میداد. روزی در بازار ده افغانان چنین شد و او به دشنام دادن مردم کابل شروع کرد. دوکانداری نزد او شد و گفت «خان تو به گناه طفلی، تمام مردم کابل را دشنام میدهی، این نامردی است. اگر مردی انگریز را دشنام بده»

این دیوانه بایستاد و با انگشت ارگ سلطنتی را نشان داده و آنگاه گفت «باز او خفه میشود» یعنی اظهار مخالفت با انگلیس سبب غیظ شاه میشود.

این قضایا نمونه کوچکی از احساسات عامه و حتی نشان دهنده نظریات تحت الشعوری مردم افغانستان نسبت به سلطنت نادر خان بود. ختم هجویات غبار. لعنت الله علی الکاذبین.

تبصره و توضیح: غبار غیب گوی و افسانه سرا درین افسانه که شیطان در گوشش پف کرده است، حتی نمیداند که نام آن هموطن چه بود؟

نام آن هموطن غلام محمد خان بود.

غبار به شکل تحقیر آمیز او را بنام «یک نفر دیوانه وردکی یاد میکند» اخلاقاً باید در عوض مینوشت «هم وطنی از وردک و یا...»

کسانیکه مانند نگارنده این سطور به سنین بالاتر از شست و یا شصت قرار دارند و باشند شهر کابل جان بوده باشند، حتماً غلام محمد خان مرحوم را که به نام «خان وردک» شهرت داشت، میشناسند.

مرحومی از زمره معروف ترین باشندگان شهر کابل بود که فرد فرد و خورد و بزرگ کابل او را میشناختند، اطفال شوخ بعضاً نه، بلکه همیشه و همواره بمنظور شوخی و تفریح و تلذذ خود ها، مزاحم مرحومی میگشتند و او هم در جواب گاهی «جوانمرگ شوی» و گاهی هم الفاظ دیگری را بکار میبرد.

غبار نام ده افغانان را درین افسانه تذکر داده است، احتمالاً منظورش ده افغانان قدیم کابل بوده باشد.

در وسط منطقه ده افغانان یک کوچه باریکی از کنار دریای کابل شروع و تا چهار راهی ملک اصغر امتداد داشت.

در قسمت مابینی این کوچه حوضی بود بنام حوض مرغابی که در پهلوی آن منزل جناب محمد نوروز خان سرمنشی اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید و بعداً رئیس شورای ملی قرار داشت.

یک کمی بالاتر از خانه جناب محمد نوروز خان، منزل عبدالرب خان رئیس تمیز موقعیت داشت.

در دو طرف این کوچه دوکان های خورد و کوچک قرار داشت و خرده فروشان، تُکری های توت تازه را برای فروش می آوردند، و صدا میکردند «توت پَر کوک» «توت شربت دار است» هم چنان یک عده با داشتن کراچی های دستی عرابه دار شیریخ که آن را «بچه ملایی» نیز میگفتند و کراچی های سودا و اثر که در آن زمان آن را «آب ولایتی» مینامیدند، میفروختند.

منظور اینکه من از همان زمان مرحوم غلام محمد خان را دیده بودم و میشناختم.

غلام محمد خان برخلاف کذب و تهمت سیاسی غبار در مورد آن مرحوم، هرگز مردم کابل را دشنام نمیداد و این یک دروغ و اتهام محض است، مرحومی اگر حرف درشتی به زبان میآورد تنها و تنها متوجه اطفال و پدر و مادر اطفال مزاحم شوخ میبود و نه مردم کابل.

اگر احمقی به نیت بد سیاسی غبار آشنایی نداشته باشد و از طرفی هم در عمر خود مرحوم غلام محمد خان معروف به خان وردک را ندیده باشد، و از طرفی هم ملتفت به درک بی منطقی ذهن رنجور سیاسی غبار نگردد احتمال دارد به این افسانه که ممکن شیطان در گوش غبار پف کرده باشد و یا هم اینکه در نتیجه پر خوری شبانه، در خواب دیده باشد، باور کند.

غلام محمد غبار، از یکطرف به صراحت مرحوم غلام محمد خان را به نام «دیوانه وردکی» معرفی میکند و از طرفی هم او را چنان زیرک و هوشیار و رموز فهم معرفی میدارد که او از ارتباط دربار، با انگلیس آگهی بی که غبار مدعی آن است دارد!!! و در عین حال چنان وانمود میسازد که آن دیوانه به معیار سطح دانش علی محمد خان وزیر دربار یک آدم سیاسی و زیرک و محتاط بود، چنانکه تنها با اشاره انگشت بطرف ارگ شاهی به دوکاندار میفهماند که شاه خفه میشود!!

درین افسانه مبتذل، انتقاد و سؤال دوکاندار از خان وردک که از نظر ذهنی معذور و دیوانه است، بر حماقت و دیوانگی خود دوکاندار دلالت میکند، تا به اتهام نامردی خان وردک و توقع فهم و معرفت سیاسی از مرحومی.

این است یکی از محتویات کتاب به اصطلاح علمی غبار، که ممکن همچو افسانه ها و محتویات مبتذل، کتاب غبار را در نظر بعض اشخاص جاویدانی بسازد!!

غبار بیچاره با گره دادن همچو لاطائلات و افزادات سیاسی معده، مذبوحانه تلاش دارد، ثابت نماید که غازی محمد نادر خان نماینده انگلیس بود.

غبار با ساختن همچو افسانه از یکطرف به قول شخصیت بزرگ ملی و علمی، استاد محمد عزیز نعیم، ثابت میسازد که آدم غیر متین، عاری از وقار و آراستگی علمی، صحنه آرا، از نگاه احساسات و تفکر بی موازنه و پروپاگند چی است، و از طرفی هم سویه ذهنی خود را به سویه ذهنی مرحوم خان وردک پائین آورده است.

باز هم شعر علامه داکتر اقبال در زمینه مصداق کلام است که میفرماید:

ای بسا آدم که ابلسی کند

ای بسا شیطان که ادیسی کند

با عرض حرمت

پایان



[برای مطالب دیگر این نویسنده، اینجا کلیک کنید](#)